

## فرهنگ رکن حتمی وحدت ملی

جوامع بشری از آغازین روزهای موجودیت خویش متشکل از افراد و گروه‌ها بوده است. این افراد و گروه‌ها را با وصف تفاوت‌های فردی و گروهی، وجوه مشترک و منافع مشترک و سایر مشترکات به هم پیوند داده است. این مشترکات و تجارب زندگی فردی به مرور زمان بحیث نهادها و گذاره‌ها پذیرفته شد و نحوه راه و رسم زندگی گردید و روابط و ضوابط اجتماعی را تنظیم نمود و مدنیت‌ها را رقم زد.

مجموع این تجارب و مشخصات فردی و گروهی، فرهنگ همان جامعه است که دارای ارکان و مرکبات گوناگون است. برای روشن شدن موضوع بهتر است نخست نظر مختصری داشته باشیم بر تعریف فرهنگ. قاموسهای متفاوت تعریف‌های مشابه و بعضاً هم متفاوتی از فرهنگ دارند. اینک چند تعریف را از منابع مختلف بطور نمونه تذکر می‌دهیم:

"مجموع مفکوره‌های میراثی یک جامعه، اعتقادات، ارزشها و دانش که اساسات مشترک یک عمل اجتماعی را تبارز می‌دهد"

"مجموع یک سلسله فعالیتها و مفکوره‌های یک گروه مردم با عنعنات مشترک که توسط افراد این گروه انتقال داده شده و تقویه یافته است"

"یک مدنیت خاص در یک زمان مشخص"

"مجموع گرایشها و روش و رفتار، عنعنات، ارزشها و طرز برخورد که مشخصات یک گروه را در داخل یک جامعه بصورت کل تبارز می‌دهد."

"مجموع روش‌ها، عنعنات و اعتقادات که یک گروه را از گروه دیگر متمایز می‌سازد. فرهنگ از طریق زبان، اشیای مادی، مناسک مذهبی، نهادها و آرت (هنر) از نسلی به نسلی انتقال می‌یابد"

"فرهنگ مفاهمه و مکالمه است، مفاهمه و مکالمه فرهنگ است"

این بود تعریفهای از فرهنگ در فرهنگهای مختلف که مشترکات هر یک از این تعریفها همان روشها، ارزشها، زبان، مناسک مذهبی، ارزشها، عنعنات و... است که گروهی از یک جامعه را از گروه دیگری متمایز می‌سازد.

در جهان جامعه سرراغ نمیشود که تمام افراد و یا گروه‌های آن جامعه دارای عین خواص و تمام عناصر مرتبه فرهنگ باشند ولی جامعه موفق و با فرهنگ آنست که فرهنگ تامل پذیری را پیروی کرده و تمام گروه‌ها و افراد جامعه را با روشها، ارزشها، اعتقادات و مشخصات متغیر و متفاوت در داخل همان جامعه با جبین باز جای داده و آغوش گرم جامعه را برای رشد و انکشاف ارزشهای فرهنگی هر گروه گشوده و زمینه پرورش و رشد تمام ارزشها را تا جائیکه مقدور بوده فراهم کرده است.

اینکه جوامع پیشرفته چه مسیری را پیموده و چه روشهای را در پیش گرفته اند تا بدین مرحله تحمل پذیری رسیده اند، ایجاب بحث‌های طولانی و تحلیل همه جانبه می‌نماید که امید است فرهنگیان فرهیخته و جامعه‌شناسان در زمینه روشنی اندازند تا این هیچمدان نیز در پهلوئی سایرین از دانش و تحلیل‌های آنها بهره مند شود.

وقتی به جامعه افغانی نظر کوتاهی می‌اندازیم، جامعه که دران زیسته ایم و درد و رنج بی‌تحملی و اختلافات فرهنگی را مشترکاً کشیده ایم، می‌بینیم که جامعه افغانی مرکب از گروه‌های متفاوت، قبایل مختلف با فرهنگ‌های متفاوت ولی با مشترکات فرهنگی است. هر گروه قومی و نژادی دارای ارزشها و عنعناتی است که با این تفاوتها برغناهی فرهنگی جامعه افزوده است. هیچ فرهنگی را نمی‌توان نا پسند و بی ارزش خواند. هر فرهنگ دارای مشخصات ارزنده است که افراد مربوط همان گروه به آن مباحثات میکنند و آنرا گرامی میدارند. این ارزشها و نهادها همانطوریکه در تعاریف گوناگون فرهنگ در بالا به آن اشاره رفت مزایای مدنیت هر گروه و میراث اجداد و نیاکان گروه‌های متفاوت است که از نسلی به نسلی بمیراث رسیده و همین گروه‌ها هستند که جامعه را تکشل داده اند که دران زندگی میکنند. یکی از غنا مندی‌های یک جامعه تنوع فرهنگی آنست. هر فرهنگ لباس، غذا، زبان، رسم و رواج، منوسسات و نهادهای اجتماعی، ارزشهای اخلاقی، اعتقادات، مناسک مذهبی و هنرهای به جامعه پیشکش میکند که در غنا مندی و مدنیت همان جامعه می‌افزاید. در حالیکه هر یک از این فرهنگها جایگاه خود را در جامعه دارد هیچ یک بر دیگری برتری ندارد و هر یک برگی و گلی از یک درخت در باغستان جامعه است. زهی ملتی که از این تنوع فرهنگی بهره مثبت گرفته و با ترکیبی از ارزشهای هر یک از این فرهنگها توانسته است نه تنها تفاهم فرهنگی را زمینه سازی کند بلکه در نزدیکی گروه‌ها و اقلیت‌های فرهنگی کار اساسی نماید که تاثیر مثبتی در ایجاد وحدت بین گروه‌های مختلف داشته است.

تفاهم فرهنگی یکی از ارکان اساسی وحدت ملی یک جامعه است تا زمانیکه فرهنگ تحمل پذیری در جامعه حاکم نگردد و به فرهنگ های جوامع و گروه های مختلف احترام گذاشته نشود وحدت ملی تامین شده نمیتواند.

جنگهای تحمیلی و داخلی در سه دهه اخیر نه تنها شیرازه سیاسی و اقتصادی افغانستان را در هم ریخت و تمام زیر بنا های لازمه زندگی اجتماعی را از بیخ کند بلکه بنیاد های فرهنگی را از بین برد و فرهنگ ملی افغانی را به فرهنگ های متفاوت و بعضاً متعارض سقوط داد و زمینه تهاجم فرهنگی را برای بیگانگان چه دور و چه نزدیک فراهم ساخت و هر یک از این بیگانگان مخصوصاً همسایگان با صدور البسه، هنر های مبتذل، لهجه های زبانهای شان، غذا و حتی اعتقادات، جامعه پاک فرهنگی و مشخص افغانی را به پارچه های متعارض فرهنگی مبدل ساختند تا بتوانند بازار سیاسی و اقتصادی شانرا گرم نگهدارند. همسایگان درک کرده بودند که برای نفوذ بر جامعه باید بر فرهنگ هجوم برد تا این ملت یک پارچه به گروه ها منقسم گردد و فرهنگ همبستگی و دفاع دسته جمعی از بین برود و دیگر قومی به دفاع قوم دیگری قیام نکند چنانچه به هدف شان توسط عیادی های شان چه بنام قوم و نژاد و چه مذهب توانستند فرهنگ اصیل افغانی را نفی و یا ناشایست بخوانند در نتیجه امروز چه لباس است و چه زبان و غذا و چه نحوه بر خورد های اجتماعی و حتی مصافحه و مهمانداری و عروسی و همه انواع روش ها و بر خورد ها و عنعنات رنگ افغانی خود را باخته و گروهی از فرهنگ یک کشور و گروه دیگری از فرهنگ کشور دیگری پیروی میکند و دیگر خبری از آن فرهنگ اصیل افغانی کمتر بگوش میرسد و فرهنگ اصیل شانرا به باد فراموشی سپرده اند.

جدالهای که بر سر نام گذاری های نهاد های علمی و فرهنگی بروز نمود و همچنان نشرات تصویری (تلویزیونی) و صوتی (رادیویی) برخی رسانه ها نمونه بارز این گونه نفوذ هاست. متأسفانه وزارت اطلاعات و فرهنگ که گویا پاسدار فرهنگ افغانستان است نه اینکه هیچگونه اقدامی در زمینه نکرده و یا اگر محالاً کرده باشد آنقدر نا چیز بوده که باز تاب نیافته است بلکه خاموشی اختیار کرده و با زد و بند های سیاسی که جزء فرهنگ سیاسی امروزه افغانستان گردیده زمینه نشرات اینگونه رسانه ها را زیر نام آزادی بیان فراهم کرده است در حالیکه وقتی پای منافع ملی در میان می آید هر گونه مصلحت دیگر باید نفی شود. این مساله حتی در پیشگامان و مدافعین آزادی بیان هم به مشاهده میرسد و هر زمینیکه گفته میشود که نظر به منفعت ملی لازم دیده شد تا چنین اقدامی اتخاذ گردد دیگر جای سوال باقی نمی ماند ولی مثل اینکه هنوز وزارت اطلاعات و فرهنگ قرانتهی از منافع ملی ندارد.

یک جامعه زمانی میتواند به هم نزدیک شود و همبستگی یابد که گروه ها با وصف تفاوت های که دارند یکدیگر را به پذیرند و فرهنگ تحمل پذیری راپیشه کنند. تفاهم فرهنگی رکن اساسی وحدت ملی است. شکی نیست که جامعه افغانی مرکب از اقوام و قبایل و گروه های مختلف است ولی در یک خطه جغرافیائی بسر میبرند و دارای دین مشترک (اگر دین را اساس قرار دهیم نه مذهب را که طریقه مناسک مذهبی را مشخص میسازد) با زبانهای متفاوت ولی عنعنات مشترک و مشابهات دیگر فرهنگی بسر میبرند. نیاز به تفاهم فرهنگی در جامعه افغانی امروز نسبت به هر وقت دیگر بیشتر احساس میگردد. تا زمانیکه گروه های مختلف قومی و نژادی و مذهبی دیگر اندیشی را نه پذیرند و فرهنگ های متنوع افغانی را که مشترکاتی در هر یک میتوان دید، بحیث فرهنگ افغانی بصورت کل قبول نکنند محال است که همبستگی ملی را بتوان ایجاد کرد. این تفاهم میتواند مردم مناطق مختلف افغانستان را به هم نزدیک بسازد و این در صورتی امکان پذیر بوده میتواند که مردم هر یک از مناطق مختلف با مردم و مناطق دیگر افغانستان آشنائی پیدا کند و مردم و دیار خود را بشناسد و با فرهنگ و طرز زندگی و راه و رسم زندگی آنها آشنائی پیدا نماید. یکی از راه ها شاید نحوه سرباز گیری و جلب عسکری در یک سن معین باشد که در گذشته ها عملی میشد و جوانان افغانستان علاوه بر خدمت زیر بیرق وطن شانرا نیز میشناختند و با مردم مختلف و فرهنگ های هر منطقه آشنا میشدند. تاریخ افغانستان شاهد همبستگی و همنوائی های تاریخی این ملت است که جنگهای استقلال طلبی نمونه بارز آنست.

پایان